

انقلاب اسلامی و تحول در فقه سیاسی شیعه

کاظم سیدباقری^۱

پذیرش نهایی: ۹۶/۶/۲۰

دریافت: ۹۶/۴/۴

چکیده

این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که انقلاب اسلامی ایران موجب چه تحولاتی در فقه سیاسی شیعه گردیده است. این نوشتار با رویکردی درجه دو، تحول درونی فقه سیاسی شیعه را رصد کرده و در پاسخ، این فرضیه طرح شده است که با توجه به برخی زمینه‌های سیاسی - اجتماعی پس از انقلاب اسلامی مانند ورود به حوزه قانونگذاری، اجرای حدود الهی و عملیاتی کردن آموزه مشورت، می‌توان تحول در فقه سیاسی را در مواردی مانند تلاش برای رسیدن به دانش مستقل فقه سیاسی، ارائه گزینه بدیل قدرت، تلاش برای پویایی فقه سیاسی، توجه به مصلحت نظام، پذیرش حوزه عرف در کنار حوزه شرع و گذرا از نگاه فردی به نگاه جمعی، رصد و ردیابی است.

واژگان کلیدی

فقه سیاسی شیعه؛ انقلاب اسلامی؛ اجتهاد؛ شورا؛ مصلحت.

۱. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ۸۶@sbaqeri@yahoo.com

درآمد

رود مدرنیته در ایران به ویژه رویدادهای پس از مشروطه (۱۲۸۵ش و ۱۳۲۴ق.) موجب شد تا برخی از داشته‌ها، پستوانه‌ها و دانشهای رشد یافته در تمدن اسلامی، با چالشها و پرسشهای جدی روبرو گردند. فقه و فقه سیاسی^۱ به عنوان رشته‌ای که مستقیماً با زندگی اجتماعی-سیاسی و دغدغه‌های جمعی مسلمانان در پیوند است، در مسیر تند تحولات، پیشقراول علوم اسلامی برای مواجهه، هماهنگی، مخالفت، انطباق و عدم انطباق رفتارها و گفتارها با ارزشها و هنجارهای جامعه گردید. اهمیت فقه سیاسی به آن است که در برابر مظاهر مدرنیته، در رویکردی فعالانه، واکنش نشان داد و اندیشوران آن توانستند در سیر حوادث ایران معاصر نقش بازی کنند. دانش فقه نمی‌تواند/ نباید مانند فلسفه، واکنش تاخیری از خود نشان دهد و در روندی استدلالی، تدریجی، به تاثیرگذاری فلسفی و هم‌آوردی علمی امیدوار باشد. فقه و فقه سیاسی می‌بایست تکلیف جامعه و مسائل گوناگون را در واکنشی نسبتاً فوری، مشخص می‌کرد. پس این دانش، نمی‌توانست از سیر شتابانده رویدادها و حضور موثر مدرنیته بر کنار باشد که خصلت اجتماعی این دانش به او این اجازه را نمی‌داد، برفرض هم که رویکرد انفعالی برمی‌گزید، چیزی به جز خموشی، خمودی و یاری به پیروزی رقیب تمامیت خواه، سودی دیگر نمی‌برد.

این دانش پس از انقلاب اسلامی، با ساحت‌هایی جدید و فضایی دیگرگون روبرو شد و همین امر موجب گردیده است تا با چالشها و پرسشهایی مواجه شود، تحولاتی شتابانده تر نسبت به دوران پیش از آن به خود بیند که در طول تاریخ هزار ساله این دانش بی سابقه بوده است. با توجه به اهمیت تحولات و بررسی روند حرکتی این دانش، می‌کوشیم تا در نوشته پیش رو به این پرسش پاسخ دهیم که انقلاب اسلامی ایران موجب چه تحولاتی در فقه سیاسی شیعه گردید، طبیعی است که این پی‌جویی صرفاً با توجه به سال ۱۳۵۷ نمی‌باشد؛ بلکه تکاپوورزی‌های پیش از انقلاب نیز در این عرصه قابل جستجو است، هر چند که تجلی این تحولات پس از پیروزی انقلاب است. در پاسخ، به این امر تاکید می‌گردد که فقه سیاسی شیعه، پس از انقلاب

۱. در این تحقیق، منظور از «فقه سیاسی»، «فقه سیاسی شیعه»، مگر به غیر آن تصریح شود.

اسلامی، با توجه به زمینه‌های سیاسی-اجتماعی مانند ورود به حوزه قانونگذاری، برپایی و اجرای حدود الهی و عملیاتی کردن آموزه مشورت، می‌توان ساحت‌های تحول فقه سیاسی شیعه را در مواردی مانند تکاپو برای رسیدن به دانش مستقل فقه سیاسی، ارائه گزینه بدیل قدرت، تکاپو برای پویایی فقه سیاسی، توجه به اصل مصلحت نظام اسلامی، پذیرش حوزه عرف در کنار حوزه شرع، گذرا از نگاه فردی به نگاه جمعی، ردیابی کرد.

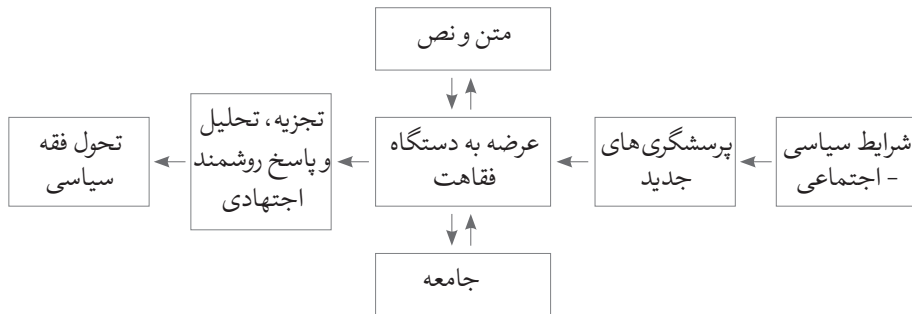
از فقه سیاسی، تعریفهای متعددی ارائه شده است، برخی آن را به فهم احکام سیاسی مکلفین، تعریف می‌کنند و یا عنوانی برای کلیه مباحث جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حربه، خراج، فئ، اموال و... که در فقه اسلام مطرح است، می‌دانند. (عمیدزنجانی، فقه سیاسی: ۳۷) به نظر ما فقه سیاسی، شاخه‌ای از اندیشه سیاسی اسلام است که با تکیه بر روش شناسی اجتهاد، در عرصه اجتماع و سیاست، نحوه پیوند شهروندان با دولت، ارتباط دولت اسلامی با دیگر دولتها، مسائل نوپدید، گشایش‌گری مشکلات اجتماعی و ارائه الگوهای مطلوب را بررسی می‌کند (ر.ک. سیدباقری، ۱۳۸۸: ۱۴) و منظور از «تحول فقه سیاسی» در این نوشته، تحول فعال، طولی و استکمالی است، به معنای آن که این حوزه فکری از یک پوسته فکری و زمانی به درآمده و وارد عرصه‌ای نوپدید شده است اما این پوشش جدید، از امر دگرگون شده پیشین، دارای نشان است و وارد دنیای نو شدن به معنای گسست کامل از سنت نیست؛ این تحول بر اساس، روش اجتهاد سامان می‌یابد که تلاشی روشمند و عقلی برای به کف آوردن حجت و ظن شرعی در مسائل دینی، متناسب با زمانها و مکانهای مختلف است. تلاش خواهیم کرد تا با رویکردی تحلیلی و با توجه به ظرفیت‌های روش اجتهاد، این بحث را به انجام رسانیم.

۱. چارچوب نظری

تحول در هستی، جریان دارد و شتابندگی آن در جامعه و امور سیاسی، بسی بیشتر است؛ بخشی از پاسخ به این تحول‌ها بر عهده فقه سیاسی است. برای فهم این که آن پاسخ تحول‌زا، در چه فرایندی رخ می‌دهد، دیدگاه‌هایی گوناگون طرح می‌شود؛ دیدگاه‌هایی مانند این که آیا

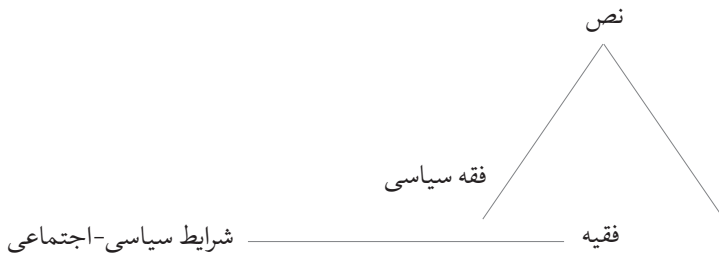
تحول آگاهانه است یا ناآگاهانه؛ فعالانه است یا منفعلانه؛ تحمیلی، مصنوعی و بیرونی است یا درونی؛ یک سویه است یا چند سویه؛ گسسته است یا استکمالی. هریک از این نگرش‌ها، پیامدهای خاصی به دنبال خواهد داشت. برای نمونه اگر تحول، تحمیلی باشد، یعنی دانش فقه سیاسی، به جبرزمانه و فشارهای بیرونی تحول یابد، پس تحولی اصیل و روشمند نیست؛ یا اگر منفعلانه باشد، گویی فقه سیاسی منتظر می‌ماند تا رویدادهایی رخ دهد و سپس از خود واکنش نشان دهد. به ادعای این نوشتار، فقه سیاسی شیعه، در فراگرد تحولی خود توانسته و می‌تواند پاسخی فعال، دقیق، عمیق و اصیل برای مسائل نوشونده جامعه ارائه دهد و این پاسخ که برآیند تعامل متن و شرایط سیاسی - اجتماعی است، بریده از گذشته و پیرامون نیست. نکته مهم آن است که این تحولات، بر اساس روش شناسی بومی آن، یعنی اجتهاد رخ داده / می‌دهد، روشی که هم از تحجر و خمودگی جلوگیری کرده و هم آن را در برابر تجددمآبی و تجدد اندیشی و دوری از اصالت، بیمه ساخته است. این روش، پویایی و پایایی؛ تحول و اصالت را با هم به فقه سیاسی می‌بخشد؛ لازم به یادآوری است که در این فرگشت، جوهره فقه سیاسی بدون تغییر باقی می‌ماند، جوهره‌ای که در مبانی و معیارهای ثابت آن مانند ولایت، عدالت، نص محوری و بهره‌گیری از عقل، جلوه‌گر می‌شود.

نمودار شماره ۱: تحول روشمند فقه سیاسی



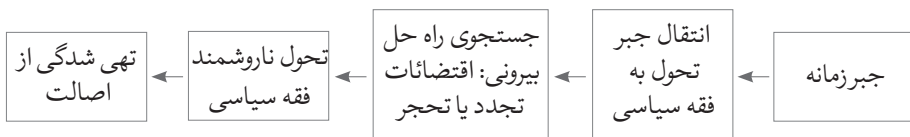
فقه سیاسی شیعه به هنگام پرسش و پاسخ، با اجتماع و مسائل برآمده از آن، درگیر است، در این فراگرد، فقیه همواره با روش اجتهاد، به نصوص دینی و عقل، نظر دارد و در جستجوی پاسخ به شرایط نوشونده سیاسی-اجتماعی است. نوع تعاملی که میان نص، فقیه و شرایط جدید به وجود می‌آید، زمینه‌های فهم تحول در فقه سیاسی شیعه را فراهم می‌سازد؛ فقیه با روش اجتهادی خود، همواره در حال رفت و برگشت میان نص و شرایط سیاسی-اجتماعی است و پاسخی که برمی‌آید، از آن جا که روشمند است؛ می‌تواند به تحول اصیل در این دانش، منجر شود.

نمودار شماره ۲: فقه سیاسی در تعامل با نص و پیرامون



اما وقتی که تحول، گسسته، واکنشی، بیرونی و تک سویه باشد، فقه سیاسی شاید دگرگون شود، اما از آن جا که به دور از مبانی، روش و اصالت است، در گذر زمان، از اصالت خود تهی می‌شود که به معنای دقیق کلمه، تحولی در کار نیست، بلکه دگردیسی و گسستگی است که می‌توان آن را «تحول ناروشمند» نامید:

نمودار شماره ۳: تحول ناروشمند فقه سیاسی



دولت مدرن، در ایران پس از مشروطه ظهور کرد، هر چند که ناقص الخلقه بود اما از آن زمان به بعد، فقه برای پاسخ‌گویی به مسائل و مقتضیات آن و زندگی سیاسی جدید، درگیری بیشتری پیدا کرد. لذا در این دوران، فقه سیاسی در حال گذر از روابط پیشین مانند رابطه با نظام‌های سلطنتی به سوی رابطه با دنیای جدید است. فقهاء کم کم می‌آموزند که چگونه با دولت مدرن و مقتضیات و لوازم آن، کنار آیند یا روبرو شوند. به تعبیر دیگر، فقیهان به دورانی متفاوت وارد شده‌اند که باید موضع خود و چگونگی تعامل شریعت با آن را روشن می‌کردند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

فقه سیاسی شیعه، دوران پرفراز و نشیبی را پشت سر گذارده است، از نظر برخی پژوهشگران، فقه شیعه از آغاز عصر غیبت تا دوره معاصر، مراحل مختلفی را طی کرده که از آن با عناوینی چون عصر محدثان، عصر اجتهاد، عصر تقلید، عصر پیدایش اخباریان و عصر جدید استنباط، نام برده‌اند. (ر.ک. ابوالقاسم گرگی، ۱۳۷۵: ۱۲) همان گونه که در سه قرن اخیر نیز گذر از گرایش‌های «اخباری» به «اصولی» و در عرصه نظریه سیاسی گذر از «مشروطه اسلامی» به «جمهوری اسلامی» را شاهدیم. در این دوره با «حاکمیت فقه سیاسی»، یا «تحقق نظریه ولایت فقیه» اساسی‌ترین تحول در فقه سیاسی شیعه اتفاق می‌افتد و آن ورود فقهاء به مسند قدرت و ایفای نقش عملیاتی و نظری در نظامی سیاسی است.

۲. زمینه‌های سیاسی-اجتماعی تحول در فقه سیاسی بعد از انقلاب اسلامی

چاره اندیشی برای دولت اسلامی و درگیرهای عملی برای اجرای قوانین فقهی، بسترساز تحول در این دانش گردیده و می‌گردد. امام خمینی بر این باور بود که حکومت، نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۸۹) بعد از انقلاب، ورود به حوزه قانونگذاری، نظارت، برپایی حدود الهی؛ اقامه امر به معروف و نهی از منکر؛ رسیدگی به امور قضایی و عملیاتی کردن آموزه مشورت شکلی عملی به خود گرفت، این ورود استلزاماتی داشته و تحولاتی را موجب شده که به برآمدن ظرفیتهای پیدا و پنهان فقه سیاسی انجامیده است.

ویژگی مشترک همه این شرایط آن است که به وجود آورنده پرسشها و نیازهای جدید بوده‌اند و در فقه سیاسی و تحول آن، نقش بازی کرده‌اند. در ادامه با توجه به گستردگی بحث، تنگی مجال و اهمیت فراوان ورود فقه سیاسی به حوزه قانونگذاری و اجرایی کردن آموزه مشورت، این دو مورد را انتخاب کرده و به بررسی اجمالی آنها بسنده می‌کنیم.

۲-۱. ورود به حوزه قانونگذاری

یکی از مسائل اساسی که از اوایل ورود تجدد به ایران و در سده گذشته مطرح بوده، بحث قانون و قانون‌گذاری بوده که دشواره‌ای جدی در بحث مقتضیات زمان و مکان به شمار می‌آید. درباره اصل قانون، کشمکش‌های بسیاری وجود داشته و زمانی که به دوران مشروطه نزدیک می‌شویم، رویارویی متفکران نمایان‌تر می‌شود. برخی بر آن بودند که سخن گفتن از جعل قانون و «نیاز جامعه اسلامی به تقنین» به معنای نقص احکام دین خواهد بود و این امر سر از «بدعت» و تقابل با شریعت درمی‌آورد. «ما طایفه امامیه بهترین و کامل‌ترین قوانین الهیه را در دست داریم. معلوم است که این قانون الهی ما مخصوص به عبادات نیست، بلکه حکم جمیع مواد سیاسیه را بوجه اکمل و اوفی داراست. لذا ما ابداً محتاج به جعل قانون نخواهیم بود.» (نوری، ۱۳۶۲: ۵۷) بر اساس این دیدگاه قانون همان است که در کتاب و سنت آمده است، دیگر معنی ندارد که قانونی دیگر وضع کرد. «مشروطه، آزادی، قانون می‌خواهید، هزار و سیصد و بیست و سه سال است که خداوند عالم به ما قانون به توسط محمد مصطفی مرحمت فرموده ما قانون مستشار الدوله و تقی زاده و باقر بقال را لازم نداریم.» (کرمانی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۳۴۳)

در همین زمان، نائینی، از زاویه‌ای دیگر این بحث را مطرح می‌کند او درباره قوانین موضوعه و قانونگذاری می‌نویسد که بدعت در صورتی متحقق گردد که غیر مجعول شرعی، به عنوان آن که مجعول شرعی و حکم الهی عَزَّاسمه است، ارائه و اظهار و التزام شود و الا بدون اقرار به عنوان مذکور هیچ نوع الزام و التزامی بدعت و تشریح نخواهد بود.» (رک. نائینی، ۱۳۷۸: ۷۳-۷۴) در همین راستا، میرزا فضل علی آقا تبریزی، مجتهد اصولی، در دفاع از قانون و وضع

آن در امور عرفی تاکید دارد که ما را حکم عرفی که مقابل و ضد حکم شرعی باشد در مملکت نخواهد بود، زیرا که قانون، احکام واجب و حرام را تغییر نخواهد داد و قوانینی که به تصویب مجلس خواهد رسید عبارت خواهد بود از دو قسم: اول، اموری که شرعا به طور کلیت، امر به آنها شده و تعیین خصوصیاتش منوط به تصویب علما و عقلای اعصار است و دوم اموری که بالاصاله مباح است، لیکن برای حفظ نظام که واجب بر همه مسلمین است لابد باید التزام به فعل یا ترک آنها بشود، مراد از احکام عرفیه مخالف با شرع نخواهد بود...» (آقا تبریزی، بی تا: ۴۶۸) در این کشاکش علمی، سرانجام کفه ترازو به نفع باورمندان به قانونگذاری سنگین شد و کم کم فرایند امور و تحولات شرایط و نیازهای متحول به گونه ای به جلورفت که با تاسیس جمهوری اسلامی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی تاکید داشت که ما می خواهیم یک حکومتی باشد که لااقل تابع قانون باشد، تابع قانون اسلام باشد و به صراحت سخن از «قوانین مجعوله صحیح» (ر.ک. موسوی خمینی، کوثر، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۵۱ یا ر.ک. ۱۳۷۸، ج ۴: ۴۶۲) و پیروی از آنها به میان آورد. اما آن فراگرد به پایان نرسید بلکه حتی در مراحل بعد و با محوریت نظریه ولایت مطلقه فقیه در نظام اسلامی، این امر مورد توجه قرار گرفت که ولی فقیه با لحاظ ظرف زمانی خاص، می تواند از محدوده و چارچوب احکام فرعی الهیه، یا فراتر گذارد و قانونی وضع کند که چاره گشای مشکلات نظام اسلامی باشد، لذا امام خمینی رحمته الله علیه حوزه اختیارات حاکم اسلامی را از احکام اولیه و ثانویه فراتر دانست و محدود کردن حوزه اختیارات حاکم اسلامی به این گستره را مشکل زا خواند، ایشان در پاسخ به نامه رهبر معظم انقلاب اسلامی، رئیس جمهور وقت، تصریح کرد که اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله یک پدیده بی معنا و محتوا باشد، اشاره می کنم به پی آمدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آن ها باشد؛ مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است در چهارچوب احکام فرعی نیست... حکومت، که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند.... و

می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند، حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که خلاف مصالح کشور اسلامی است، موقتا جلوگیری کند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۱۵۳).

۲-۲. تکاپو برای اجرایی کردن آموزه شورا

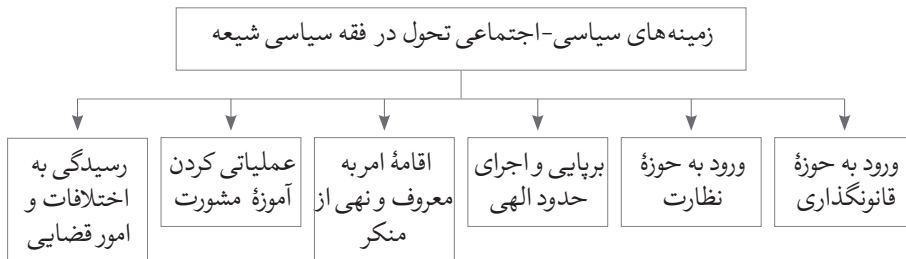
یکی از شرایط سیاسی-اجتماعی برای تحول فقه سیاسی پس از انقلاب اسلامی، تکاپو برای اجرایی کردن آموزه‌های دینی از جمله امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت حاکم، مشارکت، نظارت و... بود که طبعا ساختار خود را می‌طلبید و بر حاملان فقه سیاسی بود تا برای عملیاتی کردن آنها برنامه‌ریزی کنند، که ما برای نمونه، آموزه، مشورت را بررسی می‌کنیم. نظام سیاسی پیش از انقلاب اسلامی، نظامی استبدادی و خودکامه بود که به نقش مشورت و رایزنی هیچ گونه حقی قائل نبود. انقلاب اسلامی در راستای مبارزه با استبداد و یکه سالاری بود و بیشترین دغدغه مردم و زمامداران نظام جمهوری اسلامی، آن بود تا فرایند جمهوریت در کشور به گونه‌ای نهادینه گردد که جلوی تمرکز قدرت را بگیرد و افراد نتوانند با یک جا داشتن قدرت و اختیارات وسیع، به استبداد، گرایش یابند. لذا در قانون اساسی جمهوری اسلامی برای عملیاتی کردن این اندیشه، بر نظام شورایی تاکید فراوان شد؛ در این قانون، بیش از صد بار لفظ «شورا» به کار رفته است و اموری چند در نظام اسلامی مبتنی بر شورا استوار شد که می‌توان جلوه‌های آن را در مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان قانون اساسی، شوراهای شهر و روستا، شورای عالی استانها، شورای عالی امنیت ملی، شورای بازنگری قانون اساسی و شورای نظارت بر قانون اساسی مشاهده کرد.

در اصل سوم قانون اساسی بر «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» (واحد پژوهش مجلس شورای اسلامی ایران، ۱۳۷۱: ۶) تاکید شده، همان گونه که در اصل هفتم این قانون به صراحت آمده است: «طبق دستور قرآن کریم «و امرهم شوری بینهم» و «شاورهم فی الامر» شوراها، مجلس شورای اسلامی و شوراهای گوناگون

از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند و بالاترین مقام در کشور اسلامی نیز با مشورت به امور می‌پردازد. در اصل ۱۰۰ جمهوری اسلامی نیز دقت شده است که امور مردم با شوراها و شهر و روستا سامان می‌یابد. (ر.ک. همان: ۲۲) در نظام شورایی همواره تلاش می‌شود که عناصر نوین وارد عرصه مدیریت اجتماعی و سیاسی گردند و به اصطلاح چرخش نخبگان شکل می‌گیرد و این امر که در نظام جمهوری اسلامی، ظهور یافت، برخلاف نظامهای استبدادی است که در آن نیازها از بالا دیکته می‌شود، کسی حق ندارد که هدف و دستور خودکامان مورد سؤال قرار گیرد و شخص نافرمان‌بردار مجازات سنگین می‌شود. (ر.ک. رفیع پور، ۱۳۷۶: ۳۸۸)

با این ترتیب، بسترهای عینی و عملیاتی کردن شورا در نظام اسلامی بر پایه فقه سیاسی، فراهم شد و استلزامات تحول‌زا و خاص آن نیز پذیرفته شد.

نمودار شماره ۴: زمینه‌های سیاسی-اجتماعی تحول:



۳. انقلاب اسلامی و ساحت‌های تحول در فقه سیاسی

در بسیاری موارد، تحولات بنیادین، از ساحت‌های نظری آغاز می‌شود، هر چند که این امر بریده و گسسته از زمینه‌ها و شرایط سیاسی-اجتماعی نیست. هر چند که با توجه به شتابندگی رویدادهای انقلاب اسلامی، گاه دو عرصه نظرو عمل، نزدیک به هم می‌باشند، اما چون به فراست بنگریم، تحول اساسی از حوزه نظری آغاز شده است. پس از بررسی برخی زمینه‌های سیاسی-اجتماعی تحول، ردیابی ساحت‌های تحول فقه سیاسی را در ادامه پی می‌گیریم.

۱-۳. تکاپو برای رسیدن به دانش فقه سیاسی

فقه سیاسی در گذر زمان همواره به عنوان گرایشی در کنار و برگرفته از فقه عمومی، مطرح بوده است. مسائل و آموزه‌های سیاسی-فقهی در حاشیه‌ی مباحث فقه عمومی مطرح بوده و کسی به دنبال حیثیتی مستقل برای آن نبوده است. معمولاً در کتابهای جهاد، دفاع، حدود، دیات، امر به معروف و نهی از منکر، خمس، زکات و... مسائل سیاسی مطرح می‌شده و از آن جا که مذهب شیعه در اقلیت بوده و از حوزه‌ی قدرت و اعمال حاکمیت، برکنار؛ لذا این مباحث از حیث قلمروهای حکومتی، چندان رشد و ژرفایی نیافته بودند. حتی بحث پراهمیتی چون عدالت اجتماعی که هدف فرورستاندن پیامبران الهی است (حدید، ۱۲۵، و انبیاء، ۴۷)، به تعبیر مطهری، مورد غفلت قرار گرفته و هنوز یک قاعده و اصل عام از آن استنباط نشده که این مطالب موجب رکود تفکر اجتماعی ما شده است. (مطهری، ۱۴۰۳: ۱۷۰).

اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تعدادی از دشواره‌های فقهی-سیاسی در جامعه مطرح شد و این گونه مباحث رونقی دو برابر یافت؛ مباحث مربوط به مسائل سیاسی و نظریه‌ی ولایت فقیه و خوانش‌های متفاوت به حلقه‌ی بحثهای عمیق، وارد شد و مباحث کم سابقه‌ای مانند مشروعیت، مقبولیت، کارآمدی، مشورت، عدالت اجتماعی، نظارت فقیه، وکالت فقیه، نظریه‌ی انتخاب، نظریه‌ی انتصاب، نظریه‌ی مشروعیت دوگانه و... به کارزار مجادلات نظری درآمد. بخشی از مباحث فقهی با صبغه‌ی سیاسی-اجتماعی که دچار فراموشی شده بود، دوباره مطرح شد و مسائل مستحدثه که هر روز به وجود می‌آمد، فقه سیاسی و اندیشوران این دانش را به چالاک‌ی واداشت.

رویکرد دانشی به فقه سیاسی، تلاش می‌کنند تا فقه سیاسی را به عنوان یک دانش با هویت و ماهیتی مستقل بپژوهند و بسترهای ژرفایی هر چه بیشتر این دانش را فراهم سازد، البته این امر به معنای آن نیست که این دانش از فقه عمومی جدا شود یا روشی دیگرگون برگردد. در این رویکرد، دین و سیاست در کنار هم دیده می‌شود و جستجوی قوانین عملیاتی برای اجرای دستورهای دین و قانونگذاری، به هنگام بروز مشکلات، با بهره از روش اجتهاد و لحاظ نیازهای زمان و مکان، یکی از دغدغه‌های آن است؛ لذا کم کم زمینه‌های پرداختن

فقه سیاسی، به مسائل کلان اجتماع و فراتراز تکالیف فردی، فراهم می‌شود. به بیان دیگر در یک نگاه، فقیه در صدد است تا وظایف افراد مسلمان را روشن کند و مشکلاتی را که در مسیر اجرای احکام پیش می‌آید مرتفع سازد و مکلفان را در دین داری و شریعت مداری یاری رساند. با این نگاه، موضوع فقه، مسائل فقه و حتی مثالها و تقسیم بندی‌های آن در راستای تحقق آرمان فردگرایانه قرار می‌گیرد. اما نگاه دیگری هم هست مبنی بر این که افراد به جز هویت فردی شان، هویتی جمعی به نام جامعه نیز دارند که موضوع احکام است و فقیه می‌بایست دو نوع موضوع را بشناسد و احکام هر یک را روشن سازد، آن هم نه جدا از یکدیگر، بلکه این دو هویت جدایی ناپذیرند و تفکیک این دو، زمینه کشیده شدن به نگاه اول را فراهم می‌سازد (مهریزی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۷). بنابراین نگاه نظام‌موار و کلان به فقه سیاسی و فقه نظام سیاسی منجر به برآمدن و آشکاری توانمندی‌های آن، تقویت و بهسازی نگرش به آن، شناسایی دقیق جایگاه احکام می‌گردد و به ما در ارائه نظامی الگویاری می‌دهد. انبوه مسائل، داده‌ها و دستورهایی که در حوزه احکام تاسیسی، وجود دارد و تایید سیره و عرف عقلا و لزوم بهره‌گیری از تجربه‌های عقلی، علمی و عملی دیگران و وجود بسیاری از احکام امضایی، به فقه ظرفیتی بالا می‌دهد تا برای رسیدن به اهداف خود، برنامه ریزد و نظام سازی کند. در نگاه دانشی، زمینه‌های نظریه پردازی و ژرف اندیشی در موضوعات خاص سیاسی فراهم می‌شود. این دیدگاه که برآیند رویدادها، پرسش‌ها و چالش‌های پس از انقلاب اسلامی است، اگر به ژرفایی مورد کاوش پژوهندگان این حوزه قرار گیرد، تحولی بنیادین را فراراه دانش فقه سیاسی، قرار خواهد داد.

۲-۳. تلاش برای پویایی فقه سیاسی

اصولا هرگفتمان و نظام دانایی باید توان آن را داشته باشد که بتواند خود را هماهنگ با زمان و مکان کند و در شرایط مختلف ضمن حفظ اصالت از انعطاف کافی نیز برخوردار باشد، ورنه در گذر زمان، آن اندیشه از حیزانتفاع ساقط خواهد شد و در محاق فراموشی فرو خواهد رفت. روش اجتهاد، توانمندی خوبی در بازسازی و بازآفرینی دارد که آن را با تحولات

فکری و اجتماعی، همراه می‌کند. در روش اجتهاد، همواره تحول و پویایی وجود دارد؛ هر چند در قرون متمادی، تجدید و بازسازی آن کند بوده و آن طور که شاید و باید، متحول نشده است. زمان و زندگی دگرگون‌شونده انسانی که نیازها، خواسته‌ها و انتظارات او پویاست، به روشی زایا نیاز دارد که بتواند به فرایند پوینده تحول، پاسخی در خور دهد. در این نوشته سخن از «تحول فقه» است اما این تحول بدون تحول در اجتهاد، به سامان نمی‌رسد. «در استنباط و برداشت احکام فرعی از دلایل شرعی، چاره‌ای جز مراجعه به مبانی و مسائل اصولی نیست، بدون آنها، امکان اجتهاد و استنباط وجود ندارد، آشکار است که اجتهاد در صدر اول اسلام، کم‌حجم‌تر بوده است، نسبت به زمان ما که به بسیاری امور نیاز است، همه این امور به سامان نمی‌رسد مگر با رجوع به مسائلی که در کتابهای اصولی نگارش یافته است. (خراسانی، ۱۴۱۷: ۴۶۸)

فقه سیاسی پس از انقلاب اسلامی، از یک سودرگیر مسائل علمی و عملی و ساحتهای مختلف امر حکومت، قانون‌گذاری و حل مشکلات جامعه گردید که برای اولین بار با آن روبرو شده بود و از دیگر سوبا طرح و ارائه مباحث مختلف علمی، بسترهای نقد، چالش و آزمایش آموزه‌های فقه سیاسی فراهم آمد. در چند دهه اخیر بحث از مسائل گوناگون فقهی - اجتماعی و امور حکومتی، مورد توجه قرار گرفته، طرح مسائلی مانند حکومت قانون، آزادی، مشروعیت، مقبولیت، وکالت، ولایت مطلقه، حق و تکلیف، وظایف متقابل شهروندان و حکومت، جامعه مدنی، مردم‌سالاری دینی، مصلحت نظام و... بالا گرفت، مسائلی که فقه باید به طور فعال به آنها پاسخ دهد.

با توجه به این امر و چالشهای گوناگونی که نظام و دولت اسلامی در عمل با آن روبرو شد، امام خمینی اذهان را به سوی اجتهاد راستین راهبری کرد، امام، نقص عمده اجتهاد مصطلح و علت ناتوانی آن را در پاسخ گویی به نیازها، بی توجهی به عنصر زمان و مکان در اجتهاد بیان می‌کند و بر این باور بود که «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۸۹) و به راستی معتقد بود که: «مهم، شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن، نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل، ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد»

موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۱۷۵) اما ایشان در مقابل، اجتهاد مبتنی بر دو عنصر زمان و مکان را پویا، منعطف و توانا می‌داند. طبیعی است که ظرف «تحول موضوع» که به دنبالش «تحول حکم» می‌آید، زمان و مکان است و پذیرش آن شرایط است که فقیه روشنگر و اجتماعی را به این سمت راهبری می‌کند. شرایط و دگرگونی‌های زمانه قیدهایی را به موضوع می‌افزاید و آن را دگرگون می‌کند و بالتبع بازخوانی نصوص دینی و برداشت از آنها نیز تحول می‌یابد.

۳-۳. برجسته شدن اصل مصلحت

یکی از تحولات اساسی پس از انقلاب اسلامی توجه به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های فقه بود که یکی از آنها، مصلحت است. احکام و دستوره‌های اسلامی همراه با مصلحت و منفعت می‌باشد که برخی از آنها برای ما قابل فهم و کشف است و برخی نیست. این امر در مطالعات و پژوهش‌های دینی و فقه شیعی، تاریخی دیرپا دارد و طرح آن در زمانی که نظامی سیاسی بر اساس موازین شیعی وجود نداشت، تنها می‌توانست در حیطه‌ای محدود، دگرگون ساز و تحول‌آفرین باشد. لکن نکته مهم در این بحث، طرح «مصلحت جمعی و نظام اسلامی» می‌باشد که درون نظریه ولایت فقیه توسط امام خمینی رحمته‌الله علیه بازخوانی و بازسازی شد. هر چند که در نظام مشروطه اسلامی نیز بر این امر تاکید شد که اصولاً محدودیت قدرت به معنای آن است که حاکم نه به دلخواه بلکه در حیطه مصالح نوعیه رفتار کند و مصلحت امت را در نظر گیرد. (نائینی، ۱۳۷۸: ۴۴)

طرح مسأله مصلحت و بررسی نقش آن در قانون‌گذاری و یا نحوه اجرای احکام اسلامی برای آن است که دو مقوله قانون‌گذاری و اجرای آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی به وجود آمد. اصولاً مصلحتی که امروز در قالب احکام حکومتی و یا موضوع نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح می‌گردد به مفهوم سیاسی و حکومتی می‌باشد. «عمل به مصلحت، لازمه عقلی سیاست است، هنگامی که مسئولیت سیاست و حکومت جامعه اسلامی به فقیه واگذار می‌شود، ناگزیر نوعی اختیار و مصلحت‌اندیشی نیز به وی واگذار می‌شود و تفکیک مدیریت سیاسی از مصلحت به منزله غیرعقلانی نمودن حکومت و سیاست در دیدگاه شرعی است.

در ابعاد اجرایی سیاست، نمی‌توان تردید کرد که مصلحت، نقشی تعیین کننده دارد و از آن جا که در اکثر احکام الهی شیوه‌های اجرایی به حکم عقل به خود مکلفان واگذار گردیده ناگزیر دولت اسلامی در عمل به احکام شریعت و در انتخاب شیوه‌ها به مصلحت رو می‌آورد و آن را مبنای عمل قرار می‌دهد. (عمید زنجانی، ۱۳۷۶: ۶۱) لذا امام خمینی توانست در فرایندی زمان‌آگاهانه و عقلی، بحث «حکم حکومتی» و «مصلحت عمومی» را طرح کند و برتری مصلحت جمعی بر منافع شخصی را نظام مند سازد.

در ادامه به کاوش چند نمونه در فقه سیاسی معاصر می‌پردازیم که مصلحت در آنها دارای نقش بوده و در این دانش، موجب تحول شده است.

۱-۳-۳. مصلحت حفظ نظام اسلامی

انقلاب اسلامی، ضرورت‌هایی را به وجود آورد که باعث نگاه دوباره به احکام ثانویه، احکام حکومتی، مصلحت و مفسده در فقه اجتماعی گردید. استقرار جمهوری اسلامی، مشکلات علمی و عملی را در صحنه اداره جامعه جلوه‌گر ساخت و ساحت‌های مختلف قضاوت، سیاست، فرهنگ و اقتصاد، از فقه، پاسخ و راه چاره طلبیدند. در اندیشه سیاسی امام خمینی رحمته‌الله‌علیه، مصلحت نظام اسلامی، مورد بازخوانی دقیق علمی قرار گرفت. منطق بنیادین اجتهاد در این فرایند اصلاحی، حکم می‌کند که مقصد، تحقق مصالح انسانهاست در همه آن چه نیاز دارند. لذا تحقق مصلحت، هماهنگ با مبادی، مقاصد و روح شریعت، معیار برتری نظریه اجتهاد می‌گردد. (ر.ک. ال‌ریسونی، ۱۴۲۲: ۱۲۴)

مسئله حفظ نظام، افزون بر آن که ریشه در کتاب و سنت دارد، از مصادیق بارز «قانون اهم و مهم» است که قانونی است عقلی و وجدانی. عقل می‌گوید اگر ملتی، در حیات اجتماعی-سیاسی، به نظامی گردن نهاد و آن را پذیرفت، در مقام تراحم مصلحت‌ها، حفظ اصل آن نظام، بر حفظ مصالح خردتر آن، اولویت دارد و از آن جا که حکم عقل، تخصیص بردار نیست، نمی‌توان این مصلحت را فدای هیچ مصلحتی نمود. (کلانتری، ۱۳۷۶: ۵۳)

«حکم اولی»، حکمی است که بر افعال و ذوات به لحاظ عناوین اولی آن‌ها بار می‌شود،

مانند وجوب نماز صبح. «حکم ثانوی»، حکمی است که بر موضوعی به وصف اضطرار، اکراه و دیگر عناوین عارضی بار می‌شود، مانند جواز افطار در ماه رمضان در مورد کسی که روزه برایش ضرر دارد؛ (مشکینی اردبیلی، ۱۳۶۷: ۱۲۱. یا رک: مکارم شیرازی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۵۴۰) اما «حکم حکومتی»، تصمیماتی است که ولیّ امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت زمان اتخاذ می‌کند و طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به اجرا در می‌آورد. مقررات مذکور، لازم الاجراء بوده و مانند شریعت دارای اعتبار هستند. با این تفاوت که قوانین اولی، ثابت و غیر قابل تغییر است و مقررات وضعی، قابل تغییرند و در بقا، تابع مصلحتی هستند که آنها را به وجود آورده است. (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۸۳) ملاک احکام اولی، شریعت یعنی کتاب و سنت؛ ملاک احکام ثانوی، ضرورت؛ و ملاک احکام حکومتی، مصلحت جامعه که البته خارج از کتاب و شریعت نیست. مبنای حفظ نظام و مصلحت اجتماع، باعث می‌شود در مقام تراحم بین حکم حکومتی و حکم فردی، حکم حکومتی مقدم شود. عقل با تشخیص مصالح و حدود و درجه آن می‌تواند حکم اهمّ را بر حکم مهمّ، مقدم بدارد و حکم مهمّ را که از مصلحت کمتری برخوردار است موقتاً تعطیل نماید. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، ۷۶)

این حکم دارای چند ویژگی است:

اول. تشخیص، صدور و فعالیت برای اجرایی کردن آن بر عهده حاکم اسلامی است، البته در تشخیص مصالح، رعایت زوایای کارشناسی، خبرویت و مشورت پذیری مهم است و بر آن تاکید شده است.

دوم. بر اساس ضوابط شرعی صادر می‌شود، لذا در این وادی، دست حاکم اسلامی چندان گشاده نیست که بدون ملاک، حکم صادر کند. صدور این گونه احکام در فقه اجتهادی پیش بینی شده است؛ بر آن تحمیل نشده یا کسی آن را اختراع نکرده است. حاکم باید بر اساس صلاح مسلمین و قلمرو حکومتی خود عمل کند و این امر، استبداد به رای نیست بلکه عمل و رای او بر اساس مصلحت جامعه است. (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۱)

سوم. بر اساس مصلحت جامعه و نظام اسلامی، صادر می‌شود. مصالح در طول احکام

شریعت می‌باشند و آن را مورد پوشش قرار می‌دهد، مصلحت صرفاً یک امر عرفی نیست؛ بلکه در چارچوب مقاصد و اهداف شریعت قرار دارد که دقیقاً در منابع دینی مطرح گردیده است. چهارم. اطاعت و پیروی از آن برای همه افراد اعم از مجتهد و غیر مجتهد لازم است و حکم حاکم اسلامی بر حکم همه مراجع تقلید برتری دارد. «هنگامی که حاکم شرعی، با لحاظ مصلحتی امر به چیزی کرد بر همه مسلمین، پیروی از آن واجب است و عذر کسی در مخالفت پذیرفته نمی‌شود، حتی اگر فکر کند که آن مصلحت دارای اهمیت نیست». (صدر، ۱۴۱۲: ۱۱۶)

پنجم. موقتی و تغییر پذیر است. تا زمانی که آن ظرف و شرایط خاص حاکم بر جامعه وجود داشته باشد، حکم حکومتی پابرجاست.

این امر را می‌توان در پاسخ امام خمینی به نامه یکی از اعضای شورای استفتای خود، ردیابی کرد، آن جا که به مصلحت امت اشاره می‌کند و این که می‌توان برای مصالح جمعی از مصالح فردی گذر کرد، ایشان تاکید دارد که بدون لحاظ مصلحت عمومی مشکلات گوناگونی از جمله تخریب محیط زیست، و لاینحل ماندن معضله‌های شهری و ترافیکی و صدها امثال آن خواهد شد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۳۴) امام بر این باور بود که حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هرامری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۷۰)

بر اساس آموزه منعطف و تحول آفرین مصلحت، در فرایندی عقلی و شرعی، می‌توان در چارچوب ضوابط شرع، مصلحت جامعه را تشخیص داد؛ برای نمونه جهت رسیدن به اصل مصلحت نظام می‌توان به احکام و قواعدی چون «تقدیم اهم بر مهم»، «لاضرر و لا ضرار»، «لزوم حفظ اصل و اساس اسلام»، «ضرورت حفظ حکومت اسلامی»، «احکام حکومتی»، «احکام ثانوی» و... استناد کرد.

۲-۳-۳. دیدگاه کارشناسی در تشخیص مصلحت

ورود بحث مصلحت به حوزه عملیاتی و قانون‌گذاری در قالب نهادی مشخص، با تشکیل نظام جمهوری اسلامی، مطرح شد و در تحول فقه سیاسی شیعه، نقشی انکارناپذیر بازی کرده و می‌کند. امام خمینی رحمته‌الله علیه با عنایت به مشکلات و اختلاف دیدگاه‌های به وجود آمده^۱ میان مجلس شورای اسلامی به عنوان کارشناسان نیازهای نظام و شورای نگهبان که مصوبات آن را با موازین شرعی-قانونی، محک می‌زد، در تاریخ ۱۷/۱۱/۶۷ حکم به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام داد. ایشان تاکید کرد که «مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد». (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۴۳۰) ایشان این آموزه فقه شیعه را اصلی می‌داند که موجب توانمندی نظام اسلامی در عرصه جهانی می‌شود و اشاره دارد که اعضای شورای نگهبان، مصلحت نظام را در نظر بگیرند و هم باید مواظب بود که خلاف شرعی صورت نگیرد؛ و باید تمام سعی خود را بنمایند که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۶۱)

با این وصف بود که بحث تشخیص مصلحت، فرایندی شرعی و کارشناسی پیدا کرد تا از رفتارها و قوانین ساختگی، بدون ضابطه و خودسرانه جلوگیری شود.

۴-۳. ارائه گزینه بدیل قدرت

پس از مشروطه، فقیهان شیعه با تعامل مطلوب با جهان جدید، به این نکته اساسی باور یافتند که قدرت محدود و نظام شورایی، ظلم و استبداد را کم می‌کند و زمینه و بستر مطلوب‌تری برای اجرای احکام دین، به وجود می‌آید. در دوران مشروطه، ساختار حکومت استبدادی قاجار، مهم‌ترین عنصری بود که باید تحول می‌یافت و لذا مشروطه خواهان برای دست‌یابی

۱. برای نمونه می‌توان به اختلاف مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان در لایحه «قانون اراضی شهری» (۱۳۶۰)، «تعیین تعزیرات»، «بین سالهای ۶۲ تا ۶۷ که منجر به نامه‌نگاریها و کشمکش‌های علمی و عملی گردید و «قانون کار» (۱۳۶۶) اشاره کرد. (ر.ک. حسین مهرپور، ۱۳۷۴: ۵۵).

به آن هدف، خواستار نگارش «دستور» یا «نظام‌نامه و قانون اساسی» ای شدند که تشخیص کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب به طور رسمی، تضمین کند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۷) در آن نظام، محاسبه و نظارت بر قدرت مورد تاکید بود و قدرت حاکم را پاسخگوی نمایندگان مردم می‌دانست (ر.ک. نائینی، ۱۳۷۸: ۳۸) با این همه، در آن دوره کسی خواهان براندازی نظام سلطنت نشد، مشروطیت و محدودیت قدرت، هدف اصلی بود. اما این تحول پس از انقلاب اسلامی، شکلی روشن و آشکار به خود گرفت و رسماً سخن از «سرنگونی سلطنت» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۵۹) و ایجاد «جمهوری اسلامی» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۶۰) به میان آمد. نظامی که در ساختاری قانونمند (ر.ک. موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۹: ۳۰۸) خواهان برابری همگان در برابر قانون (قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل سوم) و محدودیت قدرت و نظارت بر آن (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۷۰) و آزادی انتخابات (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۹۴) تشکیل «مجلس شورای اسلامی» (قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۶۲) و ایجاد «نظام مردم‌سالاری دینی» شد.

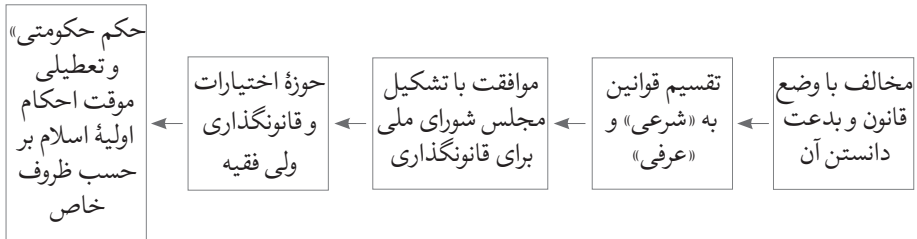
در مقابل جریانهای فکری بیگانه، نگاه‌ها و انتظارات از دانشوران بومی و دانش بومی تمدن اسلامی یعنی فقه سیاسی شیعه بالا گرفت و راه برای بازسازی و بازخوانی نظریه «ولایت فقیه» در «نظام جمهوری اسلامی»، فراهم و مهیا شد. لذا از اواخر دههٔ چهل شمسی به بعد، با ناامیدی از اصلاح وضع نظام پیشین، امام خمینی، بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی را در نجف مطرح کرد. ایشان با طرح این نظریه به طور بنیادین، نظریهٔ سلطنت را به مبارزه طلبید و با ارائهٔ ویژگیهای «آشنایی با قانون و فقه» و «عدالت» (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۰) برای حاکم، قدرت مسلط را به چالش کشاند. نظریه‌ای که سابقه‌ای دیرپا در اندیشهٔ سیاسی شیعی داشت، مورد بازخوانی قرار گرفت و زمینه‌های نظریه‌پردازی و ارائهٔ الگودر حوزهٔ قدرت و سیاست فراهم گردید، بسترهایی که تحولات معرفتی و روشی را در فقه سیاسی شیعه به وجود آورد.

۵-۳. پذیرش قوانین عرفی در کنار قوانین شرع:

همان گونه که در ورود فقه به حوزه قانونگذاری اشاره شد، بحث قانون یکی از چالشهای عمده در سده اخیر بوده است. آیا می‌توان با وجود شریعت که قانون کامل است، دست به قانونگذاری زد. آیا این قانونگذاری، بدعت نخواهد بود و منافات با کمال و جامعیت دین ندارد. در گذر زمان و با تشکیل مجلس شورای ملی و بعدها مجلس شورای اسلامی، عملا این امر پذیرفته شد که برای حل مسائل عرفی و روزآمد زندگی اجتماعی، می‌توان با حفظ اصول کلی دین و در چارچوب آن، وضع قانون کرد.

می‌توان تحول در اصل قانون در جامعه اسلامی را با نظریه عناصر زمان و مکان، مشاهده کرد، از «مخالفت با وضع» آن و «بدعت دانستن» آن، تا تاسیس «مجلس شورای ملی»، سپس تقسیم قوانین به «شرعی» و «عرفی» و این که قوانین عرفی، مخالف شرع نخواهند بود و سپس رسیدن به حوزه اختیارات و قانونگذاری ولی فقیه تا «حکم حکومتی» و تعطیلی موقت احکام اولیه اسلام بر حسب ظروف خاص. بنابراین قانون به عنوان یکی از محوری‌ترین آموزه‌های عصر جدید به تدریج اجازه ورود به جامعه اسلامی و فقه سیاسی را پیدا کرد و یکی از بنیادی‌ترین ساحتها و بسترهای تحول را به وجود آورد. پذیرش قانون، اصلی بنیادی است برای آن که فقه بتواند با دنیای نو مفاهمه کند و بر اساس آن، نظام اسلامی رو به توسعه و پیشرفت گام بردارد. با به رسمیت شناخته شدن قانون و قانونگذاری در میان فقهاء، در «حوزه نظری» اموری دیگر مانند نظارت بر قدرت سیاسی، تساوی افراد در برابر قانون، حقوق شهروندی، برابری شهروندان، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی اجتماعات و در «حوزه ساختار عملی-سیاسی»، مجلس شورا، نهاد نظارتی فقهاء بر مصوبات آن، تفکیک قوا، انتخابی بودن کارگزاران، و... نیز به رسمیت شناخته می‌شوند. (ر.ک. اصول متعدد قانون اساسی مشروطه، مصوب ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۵ ش. یا قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۵۸) ← نمودار شماره ۵

نمودار شماره ۵: فرایند تحولی دشواره قانون در فقه سیاسی دوره معاصر



۳-۶. گذر از نگاه فردی به نگاه جمعی

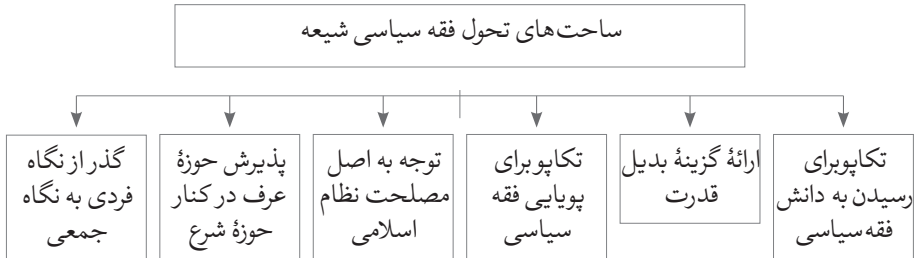
ساحت تاثیرگذار دیگری که پس از انقلاب اسلامی، موجب تحول در فقه سیاسی گردیده و می‌گردد، بحث گذر فقه از نگاه فردی و ورود آن به ساختهای اجتماعی- سیاسی بود. با تشکیل نظام اسلامی، فقه سیاسی، دوره‌ای پرفراز و نشیب را تجربه کرد. در دوره معاصر، امام خمینی، دریافته بود که وقتی به جامعه می‌نگریم با انبوهی از مسائل نوپدید در عرصه‌های مختلف سیاسی- اجتماعی روبرو می‌شویم که جامعه دینی گشایش آنها را از رهبران مذهبی طلب می‌کند.

به طور کلی، حل و فصل هر کدام از مسائل نوپدید اجتماعی به نحوی با فقه سیاسی پیوند دارد زیرا که حاکم اسلامی، سکان هدایت جامعه را برعهده دارد و هموست که باید دغدغه‌ها، مسائل و مشکلات آن را برطرف کند، جامعه، به سان نظام و سامانه‌ای است که همه اجزاء آن با هم تعامل و ارتباط دارند و نمی‌توان حوزه‌های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع را از هم جدا انگاشت. لذا امام خمینی تعداد قابل توجهی از مسائل مستحدثه را نام می‌برد و اشاره دارد که به این امور نیاز عملی است، مسائلی مانند: مالکیت و محدوده آن، زمین و اقسام آن، انفال و ثروت‌های عمومی، ارز و پول و بانکداری، مالیات، مزارع، مضاربه، اجاره، رهن، حدود و دیات، مجسمه‌سازی، موسیقی، سینما، حفظ محیط زیست، معضلات طبی، کنترل جمعیت، معادن زیرزمینی و روزمینی و ملی، تغییر موضوعات حلال و حرام، توسعه و تضییق برخی از احکام درازمنه و امکانه مختلف، نقش زن در جامعه اسلامی و غربی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، برخورد با کفر، شرک و التقاط و ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت

فقیه در جامعه) موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۴۷-۴۶) همه این مسائل فضا‌هایی جدید پیش روی فقه می‌گشاید، برای نمونه مسائل حقوقی-اجتماعی نوینی مانند بیمه، شرکت‌های سرمایه‌گذاری، سرفعلی، استخدام، حق بازنشستگی، خرید و فروش بلیط بخت آزمایی، رابطه کارگر و کارفرما، مستأجر و موجر، مدیون و دائن، دستاوردهای نویسندگان و مخترعان، تعیین مرزهای مجازی در تلاشهای فرهنگی-هنری را نمی‌توان بدون پیامدهای سیاسی و اجتماعی آنها بررسی کرد، هر چند که مستقیماً در حوزه مسائل فقه سیاسی قرار ندارند. مگر می‌توان بحث احتکار، اختلاس، رشوه، فامیل‌گرایی، حزب‌بازی، اخاذی، سوءاستفاده از موقعیت، امتیازخواهی، برداشت‌های نابجای مالی و به ظاهر قانونی، رانت خواری، بحث ربا، تورم، مالیات، خرید و فروش چک و سفته و تولید و پخش کالاهای تقلبی را بدون توجه به شرایط سیاسی آنها در نظر گرفت و به سادگی از کنار آنها گذر کرد.

تعیین تکلیف در بسیاری از این موارد، بر عهده دولت اسلامی است که در راس امور می‌باشد. وقتی به مسائلی که در سرشت خود، طبعی سیاسی دارند، می‌پردازیم این امر، جلوه و حضوری قویتر و روشن‌تر به خود می‌گیرد، مسائلی مانند حقوق شهروندی، وظایف شهروندان در برابر حکومت، وظایف حکومت در برابر شهروندان، معیارها و محدودیت‌های آزادی، آزادی بیان، آزادی تجمعات، آزادی مطبوعات، حق و تکلیف، چگونگی نظارت بر کارگزاران حکومتی، مشورت، تامین امنیت، حرکت جامعه در جهت عدالت، امر به معروف و نهی از منکر، چگونگی تعامل با دیگر کشورها، ارتباط با مجامع بین‌المللی، معیارهای تامین منافع ملی، حل چالشها میان منافع ملی و مصالح اسلامی، احکام حکومتی، قانون‌مداری، تساوی در برابر قانون، رابطه فرد و جامعه، و... بسیاری از دیگر مسائل. لازمه پردازش به این مسائل و ارائه پاسخ به آنها، گذر فقه سیاسی شیعه از نگاه فردی به نگرش و بینش جمعی و اجتماعی بود تا در فراگردی اصیل به این تغییرات، حکمی متناسب و هماهنگ با نیازهای نوین، ارائه کند.

نمودار شماره ۶: ساحت‌های تحول فقه سیاسی شیعه:



جمع‌بندی و برخی نتایج

حضور مفاهیم جدید، تحولات معرفتی سده گذشته، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، چندان فراوان و سیلاب‌وار بود که فقه سیاسی را با چالش‌هایی روبه‌رو کرد و به چالاک‌ی واداشت. این دانش از آن دایره محدود گذشته بیرون آمده و معنایی گسترده‌تر و حضوری سیاسی-اجتماعی به خود گرفت. در این دوران، فقه نمی‌توانست و نمی‌تواند بدون نگاه به رویدادهای اجتماع و تحولات تحمیل‌شونده روزگار به حیات خود ادامه دهد، بی‌اعتنایی به پیرامون، آن را از امکان بهره‌رسانی به جامعه اسلامی دور می‌کرد.

در فراشد اصیل فقه سیاسی، بینش و روش اجتهادی، دایره و فضایی گسترده از امکانات را در اختیار فقیهان و مستنبتان قرار می‌دهد که متناسب با شرایط زمان و مکان و نیاز جامعه، از احکام ثابت و اصلی شرعی، احکام متغیر و زمان‌مند را استخراج کنند. التزام به قانون وضع شده مجلس شورای اسلامی، جواز قانون‌گذاری، به رسمیت شناختن مرزها و منافع ملی و گذار از معیارهای مرزی پیشین، احترام به قوانین ملی و بین‌المللی و قراردادهای عرفی و... از جمله این احکام است. آن گونه که عدم تعیین شکل حکومت نیز خود، این بستر را فراهم می‌کند؛ در شریعت اسلام، دستوری مربوط به تعیین یکی از (انواع شکل حکومت) وارد نشده است و حقیقتاً هم نباید وارد شود، زیرا شریعت به تعبیر علامه طباطبایی، تنها متضمن مواد ثابت است و طرز حکومت با تغییر و تبدل جامعه‌ها به حسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است.

(طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۹۳)

به هر حال، بعد از انقلاب اسلامی، حوزه‌های جدید علمی-پژوهشی در فقه سیاسی فراهم شد، این امر ناشی از تحولاتی بود که در این دانش به وجود آمد، شرایط سیاسی-اجتماعی، زمینه‌ساز تحول گردید، تحولاتی که هر کدام از آنها، توانست / می‌تواند افق‌های ناگشوده بلندی را رو به سوی آن بگشاید.

منابع

قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم؛ کفایه الاصول؛ بیروت: موسسه آل البيت لاحیاء التراث، الثانيه ۱۴۱۷
۲. آقا تبریزی، میرزا فضل علی؛ روزنامه مجلس؛ تهران: مرکز اسناد مجلس شورا، ج اول، بی تا، ۱۳۷۶
۳. رفیع پور، فرامرز؛ توسعه و تضاد؛ تهران: دانشگاه شهید بهشتی، اول ۱۳۷۶
۴. الریسونی، احمد؛ الاجتهاد، النص، الواقع، المصلحه؛ دمشق: دارالفکر، ۲۰۰۲/۱۴۲۲
۵. سیدباقری، سید کاظم؛ فقه سیاسی شیعه؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ اول ۱۳۸۸
۶. صدر، سید محمد باقر؛ الفتاوی الواضحه؛ بیروت: دار التعارف، ۱۳۸۸
۷. طباطبایی، سید محمد حسین؛ بررسیهای اسلامی؛ ج اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶
۸. عمید زنجانی، عباسعلی؛ قواعد فقه سیاسی (مصلحت)؛ تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶
۹. کلانتری، علی اکبر؛ حکم ثانویه در تشریح اسلامی؛ قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی (پژوهشگاه)، اول ۱۳۷۶
۱۰. گرجی، ابوالقاسم؛ تاریخ فقه و فقها؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۵
۱۱. مشکینی اردبیلی، علی؛ اصطلاحات الاصول و معظم عناوین الموضوعیه؛ قم: منشورات الهادی، ۱۳۶۷، .
۱۲. مطهری، مرتضی؛ بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی؛ تهران: نشر حکمت، ۱۴۰۳ق،
۱۳. مطهری، مرتضی؛ اسلام و مقتضیات زمان؛ تهران: صدرا، ۱۳۷۷
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ انوار الفقاهه؛ قم: مدرسه امیرالمؤمنین، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق
۱۵. موسوی خمینی، سید روح الله؛ صحیفه امام؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۸
۱۶. موسوی خمینی، سید روح الله؛ کتاب البیع؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، بی تا،
۱۷. موسوی خمینی، سید روح الله؛ کوثر؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۳

۱۸. مهرپور، حسین؛ دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی؛ تهران: نشر اطلاعات، ۱۳۷۴
۱۹. مهریزی، مهدی؛ فقه پژوهی؛ تهران: نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول ۱۳۷۹
۲۰. ناظم الاسلام کرمانی؛ تاریخ بیداری ایرانیان؛ به کوشش: سعیدی سیرجانی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶
۲۱. نائینی، میرزا محمد حسین؛ تنبیه‌الامه و تنزیه‌الامه؛ با مقدمه و توضیح سید محمود طالقانی، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ نهم ۱۳۷۸،
۲۲. نوری، فضل‌الله؛ رسایل و اعلامیه‌های شیخ شهید فضل‌الله نوری؛ جمع‌آوری: محمد ترکمان، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، اول ۱۳۶۲
۲۳. واحد پژوهش مجلس شورای اسلامی؛ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ تهران: مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۱